

## اشکال دوّم مرحوم خوبی بر محقق نائینی:

چنانکه گفته بودیم، مرحوم نائینی در راه حل محقق ثانی، قائل به تفصیل شده بودند و می گفتند، این راه حل باطل است اگر بگوئیم «اشترای قدرت در تکالیف اقتضای نفس تکلیف است» و این راه حل صحیح است اگر بگوئیم «اشترای قدرت در تکالیف حکم عقل به قبح تکلیف عاجز است».

اکنون مرحوم خوبی این که «اشترای قدرت، اقتضای نفس تکلیف باشد» را رد می کنند و در ادامه می گویند «حکم عقل هم نمی تواند تکلیف را مقید به قدرت کند».

«اقتضاء نفس التکلیف اعتبار القدرة فی متعلقه فهی مبنیة علی ما هو المشهور من ان المنشأ بصیغة الأمر أو ما شاکلها إنما هو الطلب و البعث نحو الفعل الإرادی، و الطلب و البعث التشریعیین عبارة عن تحریک عضلات العبد نحو الفعل بإرادته و اختیاره، و جعل الداعی له لأن یفعل فی الخارج و یوجده و من الضروری ان جعل الداعی انما یمکن فی خصوص الفعل الاختیاری، اذن نفس التکلیف مقتضی لاعتبار القدرة فی متعلقه بلا حاجة إلی حکم العقل فی ذلك».

أقول: قد ذکرنا فی بحث صیغة الأمر، و کذا فی بحث الإنشاء و الاخبار ان ما هو المشهور من ان الإنشاء إیجاد المعنی باللفظ لا أساس له أصلاً.

و الوجه فی ذلك ما ذکرناه هناك و ملخصه: ان المراد بإیجاد المعنی باللفظ لیس الإیجاد التکوینی بالضرورة، فان اللفظ غیر واقع فی سلسلة علل الموجودات التکوینیة، بداهة انها توجد بأسبابها و عللها الخاصة، و اللفظ لیس من جملتها، و کذا لیس المراد منه الإیجاد الاعتباری، فان الاعتبار خفیف المئونة فیوجد فی نفس المعبر بمجرد اعتباره، سواء أ کان هناك لفظ تکلم به المعبر أم لم یکن، فلا یتوقف وجوده الاعتباری علی اللفظ أبداً، اذن لا یرجع الإنشاء بهذا المعنی إلی محصل.

فالتحقیق هو: ما ذکرناه سابقاً من ان حقیقة التکلیف عبارة عن اعتبار المولی کون الفعل علی ذمة المکلف، و أبراره فی الخارج بمرز ما من صیغة الأمر أو ما شاکلها، و لا نتصور للتکلیف معنی غیر ذلك، كما اننا لا نتصور للإنشاء معنی ما عدا إبراز ذلك الأمر الاعتباری.

و علی الجملة فإذا حللنا الأمر بالصلاة- مثلاً- أو غیرها نری انه لیس فی الواقع إلا اعتبار الشارع کون الصلاة علی ذمة المکلف، و إبراز ذلك بمرز فی الخارج ککلمة (صل) أو نحوها، و لا نتصور شیئاً آخر غیر هذین الأمرین ۱- (اعتبار الفعل علی ذمة المکلف) ۲- (إبراز ذلك بمرز فی



الخارج) نسميه بالطلب تارة و بالبعث أخرى و بالوجوب ثالثة.

و من هنا قلنا ان الصيغة لا تدل على الوجوب و إنما هي تدل على إبراز الأمر الاعتباري القائم بالنفس، و لكن العقل ينتزع منه الوجوب، و لزوم الامتثال بمقتضى قانون العبودية و المولوية ما لم تنصب قرينة على الترخيص فى الترك، فالوجوب انما هو بحكم العقل و من لوازم إبراز شىء على ذمة المكلف إذا لم تكن قرينة على الترخيص، و اما الطلب فقد ذكرنا انه عبارة عن التصدى لتحصيل شىء فى الخارج، فلا يقال طالب الضالة إلا لمن تصدى لتحصيلها فى الخارج.

و على ضوء ذلك فصيغة الأمر أو ما شاكلها من أحد مصاديق هذا الطلب، لا انه مدلول لها، فان الأمر يتصدى بها لتحصيل مطلوبه فى الخارج فهى من أظهر مصاديق الطلب.

و على هدى ذلك البيان قد ظهر انه لا مقتضى لاختصاص الفعل بالحصة المقدورة، فان اعتبار المولى الفعل على عهدة المكلف و ذمته لا يقتضى ذلك بوجه ضرورة انه لا مانع من اعتبار الجامع بين المقدور و غير المقدور على عهده أصلاً، و إبراز المولى ذلك الأمر الاعتباري النفسانيّ بمبرز فى الخارج أيضاً لا يقتضى ذلك، بداهة انه ليس إلا مجرد إبراز و إظهار اعتبار كون المادة على ذمة المكلف، و هو أجنبي تماماً عن اشتراط التكليف بالقدرة و عدم اشتراطه بها.»<sup>١</sup>

توضیح:

١. این مبنا مبتنی بر مبنای مشهور است که می گویند صیغه امر، طلب و بعث به سوی یک کار ارادی را انشاء می کند.

٢. به اینکه بوسیله صیغه امر، انگیزه ایجاد شود برای اینکه مکلف، کاری را در خارج ایجاد کند.

٣. و روشن است که ایجاد داعی در جایی است که فعل در اختیار مکلف باشد و لذا برای اشتراط قدرت، احتیاجی به حکم عقل نیست.

٤. اما این مبنا باطل است چراکه در بحث انشاء گفته ایم که:

٥. مراد از ایجاد معنی به وسیله لفظ، ایجاد تکوینی معنی نیست، چراکه لفظ نمی تواند علت برای پیدایش

١ خوبی، ابوالقاسم، محاضرات فى أصول الفقه (طبع دار الهادی)، ج ٣، ص ٦٦.



امر تکوینی باشد (امور تکوینی علل تکوینی دارند)

۶. هم چنین مراد، ایجاد اعتباری معنی هم نیست، چراکه اعتبار بودن لفظ هم موجود می شود.
۷. بلکه حقیقت امر عبارت است از اینکه: آمر، یک تکلیف را بر ذمه مکلف اعتبار می کند و آن اعتبار را به وسیله صیغه امر ابراز می کند.
۸. و اصلاً انشاء همین است.
۹. پس وقتی امر به صلوة را تحلیل می کنیم، می بینیم که شارع صلوة را بر عهده مکلف اعتبار کرده است و آن را ابراز کرده است.
۱۰. و لذا گفته ایم که صیغه دلالت بر وجوب ندارد بلکه «ابراز امر اعتباری» است و ما از آن وجوب را انتزاع می کنیم و لذا وجوب یک حکم عقلی است.
۱۱. و طلب هم تصدی تحصیل یک شی است، که یکی از مصادیق آن صیغه امر است پس امر مصداق طلب است و نه اینکه معنای آن باشد.
۱۲. حال با توجه به آنچه گفتیم معلوم شد که نفس تکلیف اقتضا ندارد که امر به حصه مقدوره تعلق گرفته باشد.
۱۳. چراکه مولا طبیعت (جامع بین مقدور و غیر مقدور) را بر ذمه مکلف اعتبار می کند و ابراز هم اقتضای حصه مقدوره را ندارد.

